

اسلام سیاسی

انتشارات نویدنو

چند نوشتار در معرفی اسلام سیاسی

نمایه مطالب

- ۲..... رویکرد اقتصادی- اجتماعی «اسلام سیاسی»
- بن بست و افلاس «اسلام سیاسی» و مدعیات دروغ رهبر رژیم ولایت
فقیه..... ۲۲
- گفتاری در باب «اسلام سیاسی»..... ۳۳
- تناقض اساسی و آشکار «اسلام سیاسی» با حقوق بشر..... ۵۴

رویکرد اقتصادی- اجتماعی "اسلام سیاسی"

- دست دست کردن‌های مدام بخش‌هایی مشخص و مهم از نیروهای اصلاح طلب در برابر ضرورتِ طرد رژیم ولایت فقیه در حکم پیش‌شرط گذار از استبداد به سوی دموکراسی، از جمله پیامدهای درک نکردن وجود رابطه ارگانیک میان خواستِ عدالت اجتماعی و دموکراسی- آزادی است.

در کشورهای خاورمیانه، و همچنین پاکستان، افغانستان، و از جمله ترکیه گرفته تا کشورهای شمال آفریقا، در سه دهه گذشته، طیف گوناگونی از نَحله‌های (آموزه‌ها و مسلک‌های) اسلامی- با وجود همه

تفاوت‌های مشخص بین آن‌ها- و در قالب قوی‌ترین نیروهای سیاسی توانسته‌اند تحول‌های کلیدی این گستره سرزمینی را زیر پرتو نفوذشان قرار دهند. جهان‌بینی بیشتر این نیروها که می‌توان زیر گفتمان «اسلام سیاسی» جمع‌شان بست، پیرامون بازسازی جامعه‌ی است مطابق با اصول اسلامی، و یا برپایی نوعی از حکومت بر اساس آموزه‌های اسلامی در چارچوب جهان مدرن، شکل گرفته است. برای مثال، از عقاید دکتر شریعتی، مهدی بازرگان گرفته تا آیت الله خمینی، دربردارنده طیف گوناگونی است از دیدگاه‌های تاثیرگرفته از نظریه‌های چپ، لیبرال، و محافظه کار تا نوع فقه‌ای «اسلام سیاسی» که از جمله مهم‌ترین عامل‌های شکل‌گیری سیاست‌ها و تحول‌های منفی بعدی در انقلاب ۱۳۵۷ بوده‌اند. در کشور ما با تسلط کامل نوع فقه‌ای «اسلام سیاسی» در دهه ۶۰ خورشیدی تا به حال، نظام ولایت فقیه توانست انقلاب ضددیکتاتوری ۱۳۵۷ را از هدف‌های مردمی‌اش به‌طور کامل تهی کند، و با حذف مردم از صحنه، توانست حق مشروع آنان در دایره دموکراسی و توسعه دستاوردهای انقلاب را نیز به‌کلی حذف کند. در عرصه [سیاست] خارجی نیز دفاع از حق حاکمیت ملی نزد «اسلام سیاسی» به دستاویزی در راستای سیاست‌های متظاهر به

مبارزه با امپریالیسم تبدیل گردید. دیکتاتوری ولایی، طی این سه دهه، با الگوبرداری مبتذل از ابزارها و نهادهای روبنای سیاسی وام گرفته از نظام‌های سکولار، مدعی ایجاد بدعتی بوده است زیر عنوان "جمهوری اسلامی" همراه با "اجرای نمایش‌های انتخابات". واقعیت این است که "اسلام سیاسی" نوع فقه‌گرایانه، با توجه به محدودیت‌های سیاسی و ایدئولوژیک آن در عرصه برپایی روبنای سیاسی‌ای نو، منطبق با کرامت انسانی و وعده‌ها و موازین دینی، تا کنون به‌طور کامل ناموفق بوده است و ناموفق نیز خواهد بود.

الگوی مورد نظر برخی از اصلاح‌طلبان کشورمان، حزب "عدالت و توسعه" در ترکیه است که مدعی برپایی نظام "اسلام دموکراتیک" است. این نحله "اسلام سیاسی" - با نمایی دموکراتیک - در ترکیه نیز اقتباس از روبنای سیاسی کشورهای اروپایی است. هرچند "اسلام سیاسی" در ترکیه امروز از نظر نمادهای دموکراتیک بسیار موفق‌تر و پیشرفته‌تر از نمونه آن در ایران ولایت فقیه است، اما در اینجا نیز می‌بینیم که این نوع "اسلام سیاسی" در طول دهه گذشته نتوانسته است کوچک‌ترین نهاد، یا ابزار سیاسی‌ای برآمده از نظریه‌های دینی را در راه پیشبرد آزادی ابداع کند. اتفاقاً حزب "عدالت و توسعه" در ۱۰

سال گذشته در بسیاری موردها با بهره‌جویی از نمادی “اسلامی” و تکیه بر باورهای دینی توده‌ها به نحوی ضد دموکراتیک عمل کند. “حزب اخوان المسلمین مصر”، به ریاست محمد مُرسی، نوع دیگری از “اسلام سیاسی” است که بنا بر “انتخابات آزاد” مورد تائید “جامعه بین‌المللی” به قدرت رسیده است. اخوان المسلمین به برکت دلارهای نفتی عربستان و قطر توانسته است صندوق‌های رأی را مصادره کند. در مصر این نحله “اسلام سیاسی” با تشویق و حمایت آمریکا و اتحادیه اروپا درصدد بهره‌وری از ساختارهای بازمانده از دیکتاتوری حسنی مبارک در قالب نظام “اسلام دموکراتیک”ی همسان ترکیه است. هم‌اکنون بنابر شاهدهایی انکارناپذیر پایمالی انواع حقوق ابتدایی دموکراتیک و آزادی در مصر از سوی اخوان المسلمین و همیاران سلفی‌شان روندی معمول است. خیزش‌های مردمی دی‌ماه ۱۳۸۹ در تونس نیز که نخستین موج‌های موسوم به بهار عربی را برپا کرد، دستخوش همین فرایند واپس‌گرایانه قدرت‌گیری نیروهای “اسلام سیاسی” از طریق اجرای انتخابات آزاد شده است. قدرت‌گیری “اسلام سیاسی” در مصر و تونس، با به حاشیه رانده شدن خواست‌های دموکراتیک مردم و محدود شدن مدام فضای عمل نیروهای اجتماعی و مترقی

همزمان و همراه بوده است. این همان فرایند ضد دموکراتیکی است که در ایران و نیز ترکیه بنابر شرایط مشخص محلی و به شکل‌های گوناگون، عمل می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت که، به قدرت رسیدن "اسلام سیاسی" حتی از طریق صندوق‌های رأی و با وجود کسب و جذب جنبه‌های معینی از مدرنیته و رفورمیسم، در تحلیل نهایی، دارای ضعف‌های اساسی در به‌وجود آوردن دگرگونی‌های بنیادی در جهت آزادی و دموکراسی است.

رونالد ریگان و مارگارت تاچر، در دهه ۱۹۸۰ میلادی، نیروهای "مجاهدین اسلامی" در افغانستان و از جمله بن‌لادن را، "مبارزان آزادی" می‌نامیدند. با حمایت مستقیم حکومت نظامی پاکستان و کمک‌های مالی عربستان سعودی، و به برکت آموزش‌های نظامی و اسلحه‌آمیز، نیروهای "مجاهدین اسلامی" با شعار آزادی و مبارزه با کفر، حکومت مترقی و سکولار دکتر نجیب را از بین بردند. عقب‌مانده‌ترین شکل "اسلام سیاسی" از نوع طالبانی، در سه دهه گذشته در افغانستان، در کنار دخالت نیروهای ناتو و همراه با نابودی نیروهای مترقی افغانستان، این کشور را به ورطه ویرانی کشانده است و حاکمیت ملی آن را در عمل نابود کرده است. این نوع "اسلام سیاسی"

آزادی خواه[!]- که هم اکنون در لیبی نیز زندگی مردم را به تباهی کشانده است- در حکم نسخه پیچیده شده آن که با حمایت کشورهای امپریالیستی، عربستان سعودی، و قطر به کار برده می شود، هم اکنون برای ساقط کردن رژیم سوریه آماده می گردد .

مسلم است که بخش مهمی از جهان بینی، رفتار سیاسی، و به خصوص دیدگاه های اجتماعی نیروهای "اسلام سیاسی"، در مقام نحلّه یی مذهبی، از اعتقادهایی که اجزای درونی آن را می سازند برآمده است، و به شکل های مختلفی از محافظه کاری و ارتجاعی گرفته تا میانه رو و اصلاح طلب بروز می کنند. اما در چرخه مبارزه برای به چنگ آوردن و دوام بخشیدن به قدرت سیاسی شان، نیروهای "اسلام سیاسی"- خواسته و یا ناخواسته- در رابطه یی مستقیم با شیوه تولید و نوع اختصاص دادن ثروت مادی در جامعه شان و همچنین شرایط عینی سیاسی- اقتصادی مشخص جهانی قرار می گیرند، که عامل هایی تعیین کننده در ماهیت رفتار سیاسی آن ها هست و خواهد بود. اگرچه در ظاهر امر گفتمان نخبگان و رهبرهای "اسلام سیاسی" همواره به نمادهای مذهبی و معنوی آراسته و مجهز است، ولی در عمل، سیاست های تاکتیکی و راهبردی شان مانند هر نیروی سیاسی دیگری، چه دینی و چه لائیک،

در مجموع و بی‌درنگ از کنش عینی میان منافع اقتصادی- سیاسی طبقه‌ها و قشرهای اجتماعی پیروی می‌کند. این، فرایندی گریزناپذیر در جامعه بشری است که تاریخ و عمل زندگی آن را هربار به‌وضوح نشان می‌دهد، و فلسفه نویسی‌های درازنفسانه امثال عبدالکریم سروش و حواله دادن مسائل به ایمان، مذهب، کرامت انسانی، و جز این‌ها، تفاوتی در این قانونمندی به‌وجود نخواهد آورد، به‌قول معروف: ”دو صد گفته چون نیم کردار نیست“.

بنابراین، در راستای شناخت و درک عامل‌های اصلی تعیین کننده سیاست‌ها و حرکت‌های نیروهای ”اسلام سیاسی“، در عرصه داخلی و خارجی، ضروری است که به جهت‌های عمده دیدگاه‌ها و برنامه‌های کلان اقتصادی- اجتماعی این نیروها توجه کرد. بدیهی است که از نظر به‌وجود آوردن تحول سیاسی و برخورد با آزادی‌های اجتماعی و فردی و دموکراتیزه کردن شئون اساسی جامعه، ”اسلام سیاسی“ کارنامه‌نا موفقی داشته است. همین‌طور می‌توان گفت که، در زمینه به‌وجود آوردن تحول و دگرگونی‌های اقتصادی- اجتماعی نیز ”اسلام سیاسی“ با همه ادعاهایش درباره عدل الهی، معنویت، و حمایت از مستضعفان، هنوز نتوانسته است الگوی اقتصادی معتبری بر مبنای عدالت اجتماعی

ارائه دهد. اتفاقاً "اسلام سیاسی" در اریکه قدرت، چه از نوع واپسگرا و چه در شکل متجددش، برخلاف عدالت اجتماعی و نیروهای مولده عمل کرده است و گرایش بارز آن در انتها به سوی اقتصادی غیر تولیدی و بالا بردن درجه استثمار، بنابر شرایط مشخص هر جامعه، بوده است. تفسیر عام "اسلام سیاسی" از مقوله "عدالت اجتماعی" بسیار محافظه‌کارانه است، و در عمل، "عدالت اجتماعی" را به نمادها و فعالیت‌های "خیریه‌ای و صدقه‌ورزی" تنزل می‌دهد. تجربه نشان می‌دهد که در این زمینه نیز، با وجود تفاوت‌هایی مشخص بین کشورهای منطقه، می‌توان نکته‌هایی مشترک در مورد اقتصاد سیاسی کشورهای زیر حکومت "اسلام سیاسی" مشاهده کرد. برای مثال، بر مبنای شاخص‌های اقتصادی- اجتماعی سازمان ملل مانند: ضریب جینی، بی‌عدالتی، فقر، و انباشت ثروت در دست عده‌ی کم‌شمار، روندی معمول در کشورهایی است که نوعی از "اسلام سیاسی" در آن‌ها قدرت مسلط است. در این مورد بررسی برخی جنبه‌های مشترک میان اقتصاد سیاسی و وضعیت مردم در ترکیه و ایران- در مقام دو کشور بزرگ دارای دو نوع مختلف دولت و حکومت "اسلام سیاسی"- شایسته توجه است، زیرا در هر دو کشور "اسلام سیاسی" به‌طور کامل

ریشه دوانده است، دارای تفاوت‌هایی مشخص در روبنای سیاسی با یکدیگرند، و هر دو مدعی عدالت بر اساس آموزه های دینی‌اند، و با این نوع گفت‌وگو و تکیه کردن بر باورهای مذهبی، با لایه‌های مختلف جامعه پیوندی معنوی و مادی برقرار می‌کنند. البته از سوی حزب "عدالت و توسعه" ترکیه خود را آشکارا متحول‌ترین و نزدیک‌ترین الگوی اسلامی در شکل دموکراسی پارلمانی می‌داند و برنامه‌های اقتصادی‌اش را همخوان با کشورهای پیشرفته سرمایه داری اجرا می‌کند، و از سوی دیگر رژیم ولایت فقیه در مقام قدرتمندترین و با سابقه‌ترین نوع "اسلام سیاسی"، مشروعیتش را بر اساس حکم مطلق "نماینده خدا بر زمین" اعلام می‌دارد و مدعی دشمنی با استکبار و نظم سرمایه‌داری کشورهای غربی است. دولت‌های رژیم حاکم [بر ایران]، در عرصه اقتصادی، در دو دهه گذشته، همراه با تایید و حمایت "رهبری"، و با وام‌گیری از مدرن ترین الگوی ساخته و پرداخته کشورهای سرمایه‌داری غربی، در صدد ایجاد نوعی "اقتصاد آزاد" همخوان با اسلام بوده‌اند. بر اساس آمار "صندوق بین‌المللی پول" و تبلیغات رایج، در ترکیه، در چند سال گذشته، به رهبری حزب "عدالت و توسعه" معجزه‌پی

اقتصادی رخ داده است! برای مثال: ترکیه با میانگین رشد ۵ / ۸ درصد در سال سریع‌ترین اقتصاد اروپا است؛ و بر این اساس "سازمان همکاری و توسعه" پیش‌بینی می‌کند که اقتصاد ترکیه در سال ۲۰۱۷ سومین اقتصاد از نظر سرعت رشد در جهان خواهد بود! این نوع آمار یک‌جانبه، هواداران "اقتصاد بازار" مانند رجبعلی مزروعی، موسی غنی نژاد، و ناصر زیبا کلام را به شدت شیفته راه رشد ترکیه و دولت اسلام‌گرای اردوغان کرده است. بنابر روال معمول، این گونه مراجعه‌گزینشی به آمار و بزرگنمایی اهمیت شاخص "تولید ناخالص ملی" - بدون توضیح ریشه این رشد- به تحلیل‌هایی سطحی و تبلیغاتی این قبیل صاحب نظرها منجر می‌گردد. در صورتی که رشد سریع ترکیه به برکت همان انبساط گسترده سیستم اعتباری ای است که قبلاً در اروپا نیز اجرا شد، و هم اکنون کشورهایمانند یونان، ایتالیا، اسپانیا، و انگلیس را در باتلاقی از وام‌خواستن‌های بانکی و ورشکستگی اقتصاد ملی زمین‌گیر کرده است. این هواداران دوآتشفه "اقتصاد بی‌نظارت" آن‌چنان کورکورانه شیفته "معجزه اقتصادی" ترکیه شده‌اند که بنا بر مصلحت توجه نمی‌کنند که این کشور [ترکیه] هم اکنون یک فاز از کشورهای حوزه اروپا عقب‌تر است. با ارائه آمار نامربوط چنین القا

می‌کنند که رشد اقتصادی ترکیه در اروپا پدیده‌ی ویژه است، در حالی‌که “معجزه اقتصادی” ترکیه چیزی نیست به جز رشد سرطان‌وار و ناموزون با ایجاد حُبابِ اعتباری و تورم در بخش مسکن و زمین به‌وسیله تزریق سرمایه‌های مالی بسیار سیال (پول داغ) از کشورهای اروپایی! به نظر می‌آید که این تحلیل‌گران در نگاه به ترکیه سر در برف فرو کرده‌اند و حتی به خود زحمت نمی‌دهند تا به تحلیل‌های واقع‌گرایانه کارشناسان نظام سرمایه‌داری در دو سال گذشته نگاهی بیندازند. برای مثال، مجله “اکونومیست”، یکی از نشریه‌های پرتیراژ و معتبرِ هوادارِ نظام سرمایه‌داری، در سال گذشته، آینده اقتصاد ترکیه را تردیدآمیز ارزیابی کرد. “اکونومیست”، اقتصاد ترکیه را هشدارآمیز می‌داند: با وجود تورم ۱۰ درصدی، در کنار کسر بودجه ۱۰ درصدی تولید ناخالص ملی، و اینکه پشتوانه کنونی کسر بودجه به سرمایه‌های مالیِ فَرّارِ خارجی متکی است، تصویر اقتصادی ترکیه متلاطم و پرنوسان ارزیابی می‌شود. اقدام‌های بانک مرکزی و دولت، در یک سال گذشته، به‌منظور برطرف کردن این خطر، بی‌اثر ارزیابی شده است. وضع در ترکیه دارای همان علامت‌های اقتصادی‌ای است که

پیش از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ در کشور های اروپایی و ایالات متحد-
پیش از ترکیدن حُبابِ اعتباری- نسبت به آن هشدار داده می شد .

تکرارِ طوطی‌وارِ رقم‌ها در ترسیمِ مدینه فاضله‌یی از "اقتصاد آزاد"،
بدون توجه به واقعیت‌ها در زمینه شکستِ این الگو در کشورهای
غربی و ناپایدار بودن آن در ترکیه از سوی کسانی چون مزروعی،
غنی نژاد، و زیبا کلام، امر تازه‌ای نیست. اینان در سخنِ غالب و
تحلیل‌های مکانیکی و تبلیغاتی‌شان- که به سبب استیصال و بن‌بستِ
نظری‌شان اخیراً ماهیتی جزم گرایانه نیز به خود گرفته است- در
دفاع لجوجانه‌شان از اقتصاد بی‌رحم "بازار آزاد" به نفع ثروتمندان،
هیچ‌گاه به صحنه واقعی زندگی زحمتکش‌شان در ترکیه و آمارِ گسترش
بی‌عدالتی در آن توجه نمی‌کنند. اینان این دست اطلاعات را در برابر
رشد بر اساس "بازار آزاد" و منافع سرمایه‌داران کلان، پارازیت‌هایی
مزاحم می‌دانند. اما نکته مهم و آنچه که به این نوشتار مربوط می شود
تلاش فرصت‌طلبانه این نولیبرال‌ها در ارائه تصویری موفقیت‌آمیز از
امتزاج "اسلام سیاسی" و الگوی "اقتصاد بازار" بر اساس افسانه
"معجزه اقتصادی" در ترکیه است که آن را در حکم نسخه لازم برای
مداوای اقتصاد ایران تجویز می‌کنند. موسی غنی‌نژاد، از هواداران

دوآتشه سیستم کازینویی "بازار بی نظم"، در ترکیب "اسلام سیاسی" با الگوی نولیبرالیسم اقتصادی معجونی جدیدی کشف کرده است، و می گوید: "اسلام گرایان امروز ترکیه ظاهراً به این نکته مهم پی برده اند که ظرفیت های عظیمی در اندیشه اسلامی برای آزادی اقتصادی و کارآمدی سیاسی وجود دارد که می توان از آن برای پیش برد سیاست های توسعه اقتصادی بهره گرفت!" (تربیون، ۲۵ خردادماه ۱۳۹۱).

برای درک بهتر واقعیت های موجود در "معجزه اقتصادی" ترکیه و چگونگی عملکرد ناعادلانه این معجون ساخته شده از "اسلام سیاسی" و تعدیل های اقتصادی نولیبرالیستی در ۱۰ سال گذشته در ترکیه، کافی است به دیگر آمارها که زندگی انسان ها را مد نظر دارد نگاهی بیندازیم: "در کرانه های دریای مرمره، در تنگه بسفر، بسیاری ویلاهای چند میلیون دلاری ساخته شده اند و قایق های تفریحی زیادی را بر آب های آنجا می توان دید، مغازه های لوکس اختصاصی با جنس هایی با مارک های گران قیمت برای قشرهای بسیار مرفه استانبول، نشان دهنده رشد اقتصاد ترکیه است، اما مجاور این منطقه تمرکز ثروت، بسیاری بی خانمان و بیکار نیز دیده می شود. گزارش با ارائه آمار

رسمی تاکید می‌کند: ۵۰ درصد درآمد سالانه به ۲۰ درصد ثروتمندترین و فقط ۶ درصد به ۲۰ درصد فرو دست‌ترین لایه‌ها تعلق می‌گیرد. ترکیه سومین کشور نابرابری درآمدهای سرانه در فهرست ۳۴ کشور وابسته به "سازمان همکاری و توسعه اقتصادی است" [توجه برانگیز آنکه، یکی از منابع‌های مهم مکمل درآمد در ترکیه، دریافت وام و اعتبار بانکی است که خود یکی از عامل‌های رشد اقتصادی سریع ترکیه است]. ۹ درصد نیروی کار ترکیه بیکارند، ۱۶ درصد جمعیت زیر خط فقر به سر می‌برند، و ۳۰ درصد زنان هم بیکارند. سندیگاه‌های کارگری به شکل‌های مختلف زیر فشار و پیگردند، و حتی قوانین قضایی مبارزه با تروریسم بر ضد آنها به کار گرفته می‌شوند. بنا به گزارش آی تی یو سی [کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری]، در سال ۲۰۱۲، ۱۴۳ فعال سندیکایی دستگیر شده‌اند" (گزارش خبرگزاری رویتر، آبان‌ماه ۱۳۹۱).

"اسلام سیاسی" ترکیه، در دهه ۱۹۹۰ میلادی به وسیله فعالیت‌های سازمان یافته حزب اسلام‌گرای "رفاه" با شعارهای "عدالت و رزی" و با سازمان‌دهی وسیع خدمات خیریه‌ای محلی با پوشش مذهبی ظاهر شد، و سرانجام در قالب حزب "عدالت و توسعه" به عملیاتی شدن

الگوی بغایت ناعادلانه و ضداجتماعی "اقتصاد بازار" به نفع سرمایه‌های کلان داخلی و خارجی و قشرهای بورژوازی مرفه جامعه تبلور یافت. نکته کلیدی در اینجا آن است که، وابستگی طبقاتی، خصلت "اسلام سیاسی"، و دیدگاه آن درباره ماهیت و شکل تولید اجتماعی و تقسیم ثروت اجتماعی در ترکیه، آن را در چارچوبی تنگ‌نظرانه نسبت به گستردن عدالت اجتماعی و در قالبی شبه دموکراتیک نسبت به آزادی و دموکراسی، محصور نگه می‌دارد. اقتصاد ترکیه، به تداوم نیروی کار ارزان و مطیع در چارچوب "بازار کار انعطاف پذیر" به منظور جذب سرمایه‌های خارجی سیال و تأمین درجه بالایی از سود تکیه دارد، و تنها لایه‌هایی می‌توانند به‌طور موقت سطح پایین درآمد خود را بالا ببرند که از امکان به‌چنگ آوردن اعتبار بانکی برخوردار باشند. اقتصاد سیاسی کنونی ترکیه پشتیبان منافع لایه‌های فوقانی و ثروتمندان است، و برپایی و دوام جامعه‌ی آزاد و دموکراتیک که در آن قشرهای کار و زحمت بتوانند از حقوق صنفی‌شان بهره‌مند شوند را امکان‌پذیر نمی‌سازد. نیروی "اسلام سیاسی" حاکم در ترکیه، برای حفظ این اقتصاد سیاسی مسئله

عدالت اجتماعی را در دستور کار خود ندارد، و به همین دلیل تعهدش به دموکراسی و آزادی ناپایدار است .

اگر در ترکیه کنونی نیروهای "اسلام سیاسی"، در بیان و عمل، نظام سرمایه‌داری بر اساس "اقتصاد بازار" را به‌طور کامل و بدون پرده پوشی الگوی خود قرار داده‌اند، ولی در کشور ما نظام ولایتی خود را دشمن سرمایه‌داری اعلام می‌کند. "اسلام سیاسی" حاکم بر کشور ما در حوزه تحول اقتصادی کارنامه بسیار سیاهی دارد؛ در اقتصاد این حکومت هیچ‌گاه چیزی به نام "اقتصاد اسلامی" وجود خارجی پیدا نکرد. از دهه ۶۰ خورشیدی، با چرخش "امام خمینی" به سوی "بازاریان محترم"، تا به حال خشن‌ترین و فاسدترین نوع سرمایه‌داری انگلی ضدتولیدی بر کشور ما تحمیل شده است. نتیجه این فرایند، رشد سرمایه‌داری تجاری و سلطه آن در اتحادی مقدس با بورژوازی بوروکراتیک رانت‌جوی بر هرم قدرت سیاسی بوده است. سرمایه‌داری تولیدی ملی کشورمان، با تسلط سیاسی "اسلام سیاسی" و گسترش سوداگری غیر تولیدی، به‌طور عمده و با شدت بسیار زیر ضربه قرار گرفت. واقعیت انکارناپذیر این است که، بعد از جنگ، برنامه دولت‌های حاکم بر کشورمان، با وجود شعارهای دهان‌پُرکن و آغشته

با هدف‌های عدالت‌خواهانه در سرابی به نام “اقتصاد اسلامی” و با جهت‌گیری‌ای بارز به سوی “تعدیل اقتصادی”، پی‌ریزی “اقتصاد آزاد” بوده است. از همان ابتدای انقلاب تا کنون، بخش‌های عمده نیروی “اسلام سیاسی” کشورمان در جهتی مخالف با تغییرهای بنیادی اجتماعی- اقتصادی عمل کرده‌اند، و خواست نیروهای مترقی در این زمینه را به‌شدت سرکوب کرده‌اند، و این روند مختص به عقب مانده‌ترین نوع “اسلام سیاسی” فقهاتی و بورژوازی سنتی کشورمان نبوده است. دیدگاه‌ها، برنامه‌ها، و عملکردهای بخش‌های متجددتر “اسلام سیاسی” و همین‌طور بخش‌های عمده روشنفکرهای اصلاح طلب در ارتباط با اقتصاد، گرایش بارزی به سوی نقش محوری “بازار آزاد” داشته است، و آن را چارچوب لازم به‌منظور دموکراتیزه کردن نظام ولایت فقیه دانسته‌اند. واقعیت این است که، “اسلام سیاسی” از نوع اصلاح طلب آن، در ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی، با هدف محور قرار دادن منافع سرمایه‌داری کلان، در صدد به‌وجود آوردن بازار کار انعطاف‌پذیر و پایین آوردن ارزش نیروی کار بوده است. در این ۸ سال، نحله اصلاح طلب “اسلام سیاسی” هیچ‌گونه برنامه و اقدام عملی‌ای در راستای محور نقش محوری سرمایه‌های کلان تجاری

و کوتاه کردن دست بورژوازی بوروکراتیک فاسد انجام نداد، و اقتصاد سیاسی بغایت ناعادلانه کشور ما که به نفع لایه های فوقانی الیگارش است تغییری نکرد، فقط تسلط به منبع های کلان اقتصادی دست به دست شد. گسترش بی عدالتی در دوره اصلاح طلبان حکومتی، خود یکی از عامل های تعیین کننده به قدرت رسیدن نخله دیگر "اسلام سیاسی"، یعنی احمدی نژاد، و بر پایه شعارهای پوپولیستی آغشته به گفتمان دینی در باب "عدالت و مهرورزی" بوده است. این نوع "اسلام سیاسی" نیز در ۸ سال گذشته شدیدترین شکل تعدیل های اقتصادی را بنابر نسخه ها و حمایت های مستقیم "صندوق بین المللی پول" بر مردم کشور ما تحمیل کرد. در این دوره، "رهبر" و رئیس جمهور کودتایی اش، با خدعه گری، نظام ولایی را مدافع "عدالت" و رودرروی استکبار و سرمایه داری اعلام کردند. در این دوره نیز مانند دیگر دوره های بعد از انقلاب، بی عدالتی اقتصادی گسترش یافت، تمرکز ثروت های انگلی، و رانت خواری، روال معمول بود، و اقتصاد کشور همچنان به صورت تک محصولی و وارداتی باقی ماند. جالب توجه آنکه، در طول سه دهه گذشته، دفاع از حقوق قشرها و طبقه های کار و زحمت با شدت و خشونت سرکوب شد. حذف نیروهای مترقی از صحنه سیاسی به وسیله

”اسلام سیاسی“ و سرکوب خشن فعالیت‌های صنفی، در راستای حفاظت از اقتصاد سیاسی بغایت ناعادلانه و منافع فزون‌طلبانه قشرهای فوقانی متصل به هرم قدرت، بوده است. می‌توان گفت که، رویکرد ”اسلام سیاسی“ به دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی- اجتماعی، که مهم‌ترین عامل گذار کشورهای اسلامی از عقب‌ماندگی و استبداد به سوی آزادی است، در بهترین حالت آن منفعلانه، و در بدترین حالتش به‌طور فعال ارتجاعی‌اند. در اینجا صحبت از فرد یا شخصیت‌های مذهبی نیست، برای مثال، در کشور ما بسیاری شخصیت‌های مسلمان روشنگر و مبارز می‌توان یافت که نقشی مهم در راستای منافع مردم داشته‌اند و دارند. تاکید ما این است که، ضعف و ناپیگیری بخش‌های متجدد و رفورمیست نیروهای ”اسلام سیاسی“ به دلیل ایمان و باورهای دینی‌شان نیست. این نوع نتیجه‌گیری‌های دین ستیزانه در قالب سکولاریسم-دموکرات ناب، اصولاً یا ذهن گرایانه است و یا هدف‌هایی مغرضانه را دنبال می‌کند. مسئله کلیدی این است که، رفتار ناپایدار و ناقص ”اسلام سیاسی“ متجدد در برابر آزادی – دموکراسی، برآمده از دیدگاه محافظه کارانه‌اش درباره اقتصاد سیاسی و عدالت اجتماعی است. دست دست کردن‌های مدام بخش‌هایی مشخص و مهم از نیروهای

اصلاح طلب در برابر ضرورتِ طرد رژیم ولایت فقیه در حکم
پیش شرط گذار از استبداد به سوی دموکراسی، از جمله پیامدهای درک
نکردن وجود رابطه ارگانیک میان خواستِ عدالت اجتماعی و
دموکراسی- آزادی است .

به نقل از "نامه مردم"، شماره ۹۲۲، ۱۳ خرداد ماه ۱۳۹۲

بن بست و افلاس «اسلام سیاسی» و مدعیات دروغ رهبر رژیم ولایت

فقیه

شکست مفتضحانه یک دهه سیاست های نابخردانه رهبر رژیم ولایت فقیه در عرصه تنش آفرینی در منطقه و به هدر دادن صد ها میلیارد دلار ثروت ملی کشور در راه "غنی سازی" هسته ای و شعارهایی همچون "قطعنامه شورای امنیت" برای ما "برکت" است و همچنین سیاست های مخربی همچون "اقتصاد مقاومتی" که ثمره اش نابودی زیر ساختار تولیدی کشور، تشدید دهشتناک فقر و محرومیت ده ها میلیون ایرانی و فربه تر شدن رهبران رژیم و سپاه و نزدیکان آنها بوده است، بی شک عواقب سنگینی برای رهبران رژیم و آینده رژیم استبدادی حاکم بر میهن ما به همراه خواهد داشت که نمی تواند برای تاریخ اندیشان حاکم نگران کننده نباشد.

علی خامنه ای، به مصداق “با سیلی صورت خود را سرخ نگه داشتن”، در سخنرانی اخیر در جمع دانشجویان، در ۲۰ تیرماه، ضمن تکرار یک سری شعارهای توخالی و تکراری که نه تنها دانشجویان کشور، بلکه بخش بزرگی از حکومت مداران کنونی ایران و سیاست مداران جهان، به آن باوری ندارند از جمله مطالبی را مطرح کرده است که بررسی هرچند مختصر آن ضروری می نماید. خامنه ای در این سخنان برای پنهان کردن شکست خفت بار رژیم در مقابل آمریکا و کشورهای اروپایی و تن دادن به همه خواست های طرف مقابل، و تأکید بر اینکه “مبارزه با استکبار” همچنان ادامه دارد به توضیح بخش هایی از آرمان های رژیم ولایت فقیه می پردازد که جالب است .

خامنه ای می گوید: “آرمانها چه هستند؟ جزو چیزهایی که بنده اینجا یادداشت کرده ام به عنوان آرمانها، یکی مسئله ای ایجاد جامعه ای اسلامی و تمدن اسلامی است؛ یعنی احیای تفکر اسلام سیاسی؛ یک عده ای از قرنهای پیش، سعی کردند اسلام را از زندگی، از سیاست، از مدیریت جامعه هرچه میتوانند دور کنند...”

“تفکر اسلام سیاسی” که رهبر رژیم برآن به عنوان یکی از آرمان اساسی رژیم تأکید می کند همان سیاست برپایی “خلیفه گری اسلامی” است که ما نمونه آن را در دهه های اخیر در میهن ما و همچنین در سوریه، عراق و افغانستان مشاهده کرده ایم. از جمله ویژگی های این حکومت آرمانی بنا کردن رژیمی بر پای قوانین قرون وسطایی، خشونت ضدانسانی بی سابقه، شکنجه و گردن زدن انسان های بیگناه، ترور و جنگ طلبی و تجاوز و آزار زنان و سرکوب هرگونه اندیشه متفاوت و آزادی خواهی خارج از چارچوب تنگ نظری رهبران حکومت اسلامی است. افلاس و بن بست سیاسی اینگونه تفکرات و اندیشه های رهبر رژیم و همراهان او آنچنان است که حتی بخش بزرگی از رهبران طراز اول مذهبی در ایران و منطقه مرز بندی های مشخصی با این اندیشه ها کرده اند و این گونه عملکرد را کاملاً غیر اسلامی می دانند. حصر، زندانی و شکنجه کردن رهبران اسلامی در ایران زیر حاکمیت رژیم ولایت فقیه حتی از دوران حاکمیت رژیم پلیسی شاه فرا تر رفته است و دامن هر رهبر مذهبی ای که حاضر نیست تن به ترهات رهبری رژیم بدهد، گرفته است. خامنه ای در بخش دیگری از سخنانش، با اعتراف روشن به هراس او

و همراهانش از نضج گیری دوباره اندیشه های مارکسیستی در ایران از جمله می گوید: “البته من شنیده ام در دانشگاه ما یک جریانهایی باز دارند حرف مارکسیسم را دوباره زنده میکنند، منتها این، دمیدن در کوره ی خاموش است این، نقش بر آب زدن است؛ دیگر به درد نمیخورد. با آن همه ادّعامدّعا و با آن همه سروصدا و آن همه قربانی گرفتن و مانند اینها، نظامهای کمونیستی دنیا بعد از شصت سال، هفتاد سال، جز افتضاح، چیز دیگری به بار نیاوردند؛ یعنی دروغ بودن شعارهایشان ثابت شد، ناتوانی و ناکارآمدی شان هم ثابت شد؛ بنابراین آن، دیگر برنمیگردد.”

جالب اینجاست که خامنه ای و رهبران رژیم به خوبی می دانند که این نضج گیری اندیشه های مارکسیستی ارتباط روشن و انکار ناپذیری با حیات و پیکار حزب توده ایران دارد و بنابراین رهبر رژیم تلاش می کند تا در ادامه همین سخنان، با حمله به حزب ما آن را بی اعتبار جلوه دهد و اضافه می کند: “همان هایی که عضو حزب توده بودند و بیست سال زندان هم کشیده بودند، بعد آمدند در تلویزیون جمهوری اسلامی، بدون اینکه فشار و زوری وجود داشته باشد، “غلط کردم نامه” را نوشتند و خواندند؛ این را شماها شاید یادتان نیست؛ مال سال های

اوائل ۶۰ است. ده دوازده نفر از عناصر حزب توده آمدند تلویزیون جمهوری اسلامی- بنده آن وقت رئیس جمهور بودم؛ من تعجب کردم، ما دوستان فعال و مسئولین درجه یک کشور تعجب کردیم که اینها چطور آمده اند... اینها آمدند صف کشیدند، نشستند روی صندلی، یک نفر از خودشان به عنوان مجری شروع کرد از اینها سؤال کردن مواردی که خیانت های حزب توده را به کشور اثبات می کرد... بعضی از اینها را ما از نزدیک می شناختیم؛ بعضی ها با ما هم زندان بودند؛ بعضی ها را بعد از زندان دیده بودیم و می شناختیم شان، ادعا و مدعاهایشان تا عرش میرفت- اینها آمدند صف کشیدند، نشستند روی صندلی، یک نفر از خودشان به عنوان مجری شروع کرد از اینها سؤال کردن [درباره ی] مواردی که خیانت های حزب توده را به کشور اثبات میکرد. بعد آنها هر کدام که یک خرده کوتاه می آمدند و حرف نمیزدند، این مجری چون از خودشان بود، میگفت آقا، فلان وقت، فلان کار را شما کردید، فلان چیز را گفتید، مجبور میشد بگوید بله، گفتم؛ یعنی ما نبودیم که از آنها میخواستیم اقرار بگیریم، خودشان از خودشان اقرار می گرفتند”...

ما در شماره پیش "نامه مردم" ضمن اشاره به مصاحبه خبرگزاری سپاه پاسداران به پرتوی، عضو سابق حزب و همکار اطلاعاتی دستگاه های امنیتی رژیم و همچنین چاپ یک سریال از پیش تنظیم شده دستگاه های امنیتی رژیم در خبرگزاری فارس از یورش سازمان یافته و هماهنگ رژیم بر ضد حزب ما سخن گفتیم.

سخنان اخیر خامنه ای، که به شکل مشخصی هم در سخنان پرتوی و همه در سریال منتشر شده از سوی خبرگزاری فارس نیز منتشر شده است را به هیچ وجه نمی توان اتفاقی دانست. دروغگویی رهبر رژیم ولایت فقیه که خود را شخصی مذهبی و روحانی معرفی می کند نمی تواند از سر بی خیری و بی اطلاعی او از وقایع دهشتناک و تکان دهنده ای که در زندان های زیر نظر او رخ داده اند باشد. بر این اساس موضوع گیری های فریبکارانه رهبر رژیم تنها یک معنا دارد بن بست نظری و افلاس "اسلام سیاسی" ای که آرمان او و طرفداران اوست و تلاش در بی اعتبار جلوه دادن مخالفان سیاسی و دگراندیشان. در زمینه این ادعای رهبر رژیم که بخش اساسی ای رهبران حزب ما به دلیل شکنجه های وحشیانه "سربازان گمنام امام زمان" همچون شریعتمداری ها و دیگران مجبور به بیان مسایلی شدند که دروغ های

دیگته شده از سوی شکنجه گران بودند آنقدر سند و مدرک منتشر شده است که دیگر کمتر کسی برای آنها اعتباری قائل است.

به عنوان نمونه مرتضی کاظمیان، از چهره های جنبش اصلاح طلبی در ایران در پاسخ به همین مدعیات رهبر رژیم می نویسد: “ صرف نظر از داوری در مورد کارنامه حزب توده و عملکرد رهبران، آنچه که در اینجا مورد توجه است، همان اشاره آیت الله خامنه ای به “ غلط کردم نامه ” نوشتن و “ اقرار بدون فشار و زور ” رهبران حزب توده است. در این خصوص سخن کم نیست؛ اما تنها به عنوان یک شاهد مهم، می توان به نامه تاریخی نورالدین کیانوری به رهبر جمهوری اسلامی در بهمن ۱۳۶۸ اشاره کرد. در این نامه مفصل، نفر نخست حزب توده از شکنجه ها علیه خود و هم حزبی هایش شرح مفصلی می دهد. برخی از این خشونت ها که در سند مزبور به تفصیل تشریح شده، به اجمال چنین است:

- شلاق با لوله پلاستیکی تا حد “ آس و لاش کردن کف پا”؛

- “ دستبند قیانی ” به مدت ۸ تا ۱۰ ساعت متوالی برای ۱۸ شب پشت

سر هم؛

- شلاق همراه با "انواع توهین و با رکبک‌ترین ناسزاگویی‌ها"؛ و
- آویزان کردن فرد با طناب از سقف همزمان با دستبند قیاب؛
- "شکنجه روحی": شلاق زدن همسر و دختر پیش چشم متهم.
کیانوری در نامه مفصل و غریبش به نفر نخست نظام، ضمن توضیح فشارهای غیرانسانی و غیرقانونی گوناگون وارد شده به خود و همسرش (در ۷۰ سالگی) و نیز به گروهی از همفکرانش، تاکید می‌کند: "به وجدان انسانیم سوگند که یک کلمه از آنچه نوشتم خلاف واقع و حقیقت نیست." ریع قرن پس از این نامه تلخ، آیت‌الله خامنه‌ای اما از "اقرار بدون فشار و زور" رهبران حزب توده می‌گوید، و البته از "صداقت" و "انصاف" "

افزون بر این همانطور که ما در شماره قبل "نامه مردم" اشاره کردیم رفیق قهرمان دکتر احمد دانش، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، در زمینه رفتار غیرانسانی جنایتکاران رژیم ولایت فقیه در زندان‌ها، در نامه سرگشاده‌یی به آیت‌الله منتظری، از زندان اوین، از جمله نوشت: "قلم من که تحمل بار بیان این همه زشتی و پلیدی را ندارد، ولی نمی‌دانم شما که خود مدتی گرفتار ددمنشان رژیم طاغوت و زندانی بوده‌اید، آیا می‌توانید حال انسانی را نزد خود مجسم کنید که

اغلب در نیمه های شب با چشمانی بسته و در گوشه های خلوت و تاریک زندان، با این احساس که تنهای تنهاست، کوچک ترین حقی ندارد و هیچ کس به فریادش نمی رسد، باید انواع شکنجه های روانی و جسمی را تحمل می کردم .

و سند دیگر اینکه، گالیندوپل، نماینده ویژه اعزامی از سوی سازمان ملل به ایران، در گزارشی درباره وضعیت حقوق بشر در ایران، پس از سفرش به ایران در بهمن ماه سال ۱۳۶۸، و پس از فاجعه کشتار ملی هزاران زندانیان سیاسی، از جمله صدها تن از رهبران، اعضا و هواداران حزب، درباره دیدارش از زندان اوین و دیدارهایش در این زندان، از جمله نوشت: ”سه تن از اعضای پیشین حزب توده در یک سلول به سر می بردند. آقای کیانوری، دبیرکل سابق، یکی از کادرهای بالا و یک عضو ساده. تنها آقای کیانوری پذیرفت که نامش در گزارش بیاید. او به شدت انکار کرد که جاسوس یک قدرت خارجی بوده و قصد براندازی دولت انقلابی را داشته است. وی در برابر مسئولان و کارمندان زندان تائید کرد که شکنجه شده بود، دست های نیمه فلج و انگشتان شکسته خود را نشان داد و از دیگر شیوه های آزار سخن

گفت...“ [به نقل از: “نامه مردم”، شماره ۳۰۳، سه‌شنبه ۲۹ اسفندماه

].۱۳۶۸

علی خامنه ای و دیگر رهبران رژیم به عبث می کوشند تا از طریق این دروغ پردازی های رسوا اعتبار پیکار صد ساله جنبش کمونیستی ایران و نبرد بیش از هفتاد و اندی حزب توده ایران را اینگونه خدشه دار کنند. پیکار خلل ناپذیر توده ای ها در دفاع از حقوق زحمتکشان و برای تحقق آزادی و عدالت اجتماعی همواره خاری در چشم دشمنان منافع ملی و مردمی میهن بوده است و این است راز روئین تنی حزب ما .

آنچه امروز علی خامنه ای باید به آن پاسخ دهد عواقب سیاست های فاجعه باری است که رهبری رژیم ولایت فقیه در دهه ها اخیر بر میهن ما تحمیل کرده است. “ بی اعتباری و افلاس نظری “ اسلام سیاسی ” ای که خامنه ای در تلاش احیای آنست مدتهاست در چشم مردم ما و مردم منطقه به اثبات رسیده است و برخلاف مدعیات خامنه ای که مارکسیسم با پول آمریکایی هاست که دارد احیا می شود این نیروهای مدافع “اسلام سیاسی” همچون داعش و دیگرانند که با امکان های مالی

عربستان سعودی، دیگر نیروهای ارتجاعی منطقه و سیبا به جنایات
خود در منطقه ادامه می دهند .

به نقل از «نامه مردم»، شماره ۹۷۸، ۵ مرداد ماه ۱۳۹۴

گفتاری در باب «اسلام سیاسی»

چکیده

در چند دههٔ اخیر، آنچه در ادبیات سیاسی امروزی از آن با عنوان «اسلام سیاسی» نام برده می‌شود، نقش مسلط و فزاینده‌ای در رخدادها و تحوّل‌های خاورمیانه داشت است. تفسیرگران و تحلیلگران غربی همیشه سعی داشته‌اند که تاریخ این منطقه را صرفاً از دیدگاه مذهبی، و به‌ویژه در قالب مناقشه میان پیروان اسلام شیعه و سنی توضیح دهند. این توضیح و تفسیر در عمل نقش امپریالیسم را نادیده می‌گیرد و بر این واقعیت پرده می‌اندازد که ظهور و رشد اسلام سیاسی پدیده‌ای از لحاظ تاریخی به نسبت تازه است.

اسلام سیاسی یا اسلام بنیادگرایانه خواهان اعمال کنترل دینی بر همهٔ جنبه‌های زندگی است و ایدئولوژی دینی را با اعمال قدرت سیاسی-

یعنی حکومت- در هم می‌آمیزد. اسلام سیاسی اگرچه به شکل‌های گوناگونی تظاهر یافته است (از اخوان المسلمین گرفته تا سازمان‌های سَدَافِی مثل القاعده)، ولی یکی از مشخصه‌های کلّی آن مردود دانستن ارزش‌های “غربی” و شعار سر دادن دربارهٔ ستیز با “استکبار” غرب است. جالب است که همین اسلام، در عین حال رژیم‌هایی را از لحاظ سیاسی تأیید می‌کند که رابطهٔ تجاری و اقتصادی تنگاتنگی با قدرت‌های امپریالیستی دارند، و در آنها توزیع ثروت به شدت نابرابر است و از قدرت دولتی به منظور تأمین و تضمین شرایط در راه انباشت سرمایه توسط شمار اندکی از نخبگان استفاده می‌شود. نکتهٔ قابل‌توجه این است که اسلام سیاسی معاصر نقشی را بازی می‌کند که البته با نقش اسلام در دورهٔ امپراتوری عثمانی و در مصر پس از عثمانی کاملاً متفاوت است. در آن دوره، اگرچه دین در تأیید اقدام‌های دولت‌ها یا مخالفت با آنها نقش داشت، ولی مراکز قدرت نهادهای دینی و قدرت‌های دولتی کاملاً جدا از یکدیگر بودند.

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، اسلام سیاسی به معنایی که امروزه از آن برداشت می‌شود، پدیده‌ای به نسبت نوظهور است. این پدیده ارتباط تنگاتنگ با تلاش‌هایی داشت که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ صورت

می‌گرفت و هدف از آنها ایجاد بی‌ثباتی در جنبش‌ها و دولت‌های مترقی و ضدامپریالیستی سکولار (مدافع جدایی دین از حکومت) بود که در آن زمان در بخش بزرگی از خاورمیانه مسلط بودند و نقش برجسته‌ای داشتند. این تلاش فایده‌ای دوجانبه داشت: هم به سود قدرت‌های امپریالیستی بود و هم به سود رژیم‌های ارتجاعی‌ای که قدرت‌های امپریالیستی به آنها اتکا داشتند. از طالبان در افغانستان و رژیم ولایت فقیه در ایران گرفته تا حزب عدالت و توسعه در ترکیه و اخوان المسلمین در مصر و دولت اسلامی در سودان، اسلام سیاسی همواره برضد منافع طبقه کارگر عمل کرده است. همان‌طور که گفته شد، به‌رغم برخی تفاوت‌ها میان نیروهای گوناگون اسلام سیاسی، ویژگی عمده سیاست‌های همه آنها مخالفت با دموکراسی و مردود شمردن آن، و بی‌اعتنایی به عدالت اجتماعی واقعی است، و شعارهای آنها در زمینه عدالت، پوچ و بی‌پشتوانه نظام‌مند و غیر عملی است. همه آنها کارنامه تاریکی در پیروی از غیرانسانی‌ترین الگوهای اقتصادی نولیبرالی دارند که در خدمت منافع صاحبان ثروت و قدرت است.

از سوی دیگر، آمریکا و متحدانش در اتحادیه اروپا از رخدادهای سیاسی منطقه، که در آنها نیروهای اسلام‌گرای افراطی عامل عمده‌ای هستند، به منظور زمینه‌سازی برای مداخله نظامی مستقیم و غیرمستقیم و توجیه کردن آن، و نیز ضربه زدن به خواست‌های برحق توده‌های ستم‌دیده برای ایجاد تغییرهای دموکراتیک واقعی همواره بهره‌گیری کرده‌اند. بخش جدایی‌ناپذیری از “طرح خاورمیانه جدید”، آن طور که آمریکا و اتحادیه اروپا آن را مطرح کرده‌اند و به پیش می‌برند، با اتکای به همین “اسلام سیاسی” به پیش برده می‌شود.

اسلام سیاسی، پدیده‌ای نو یا کهنه؟

اسلام سیاسی اگرچه نقش مهمی در شکست دادن نیروهای چپ و سکولار (مدافع جدایی دین از حکومت) در مصر و پاکستان در دهه ۱۳۵۰ داشت، اما با وقوع انقلاب برضد رژیم سلطنتی شاه در ایران و پیروزی آن در سال ۱۳۵۷ بود که اسلام سیاسی به عاملی کلیدی در شکل دادن رخدادهای منطقه و ورای آن فرا رویید. توفیق نیروهای اسلام‌گرا در به دست گرفتن رهبری انقلاب ملی دموکراتیک مردمی ایران در اواخر دهه ۱۳۵۰ و تسلط بعدی آنها بر حاکمیت یکی از مهم‌ترین کشورهای منطقه، اسلام سیاسی را به سویی راند که به عاملی

چشمگیر در تحوّل‌های منطقه خاورمیانه تبدیل شد. از اواخر دهه ۱۳۵۰ و آغاز دهه ۱۳۶۰ تا کنون هیچ تحوّل‌ی در خاورمیانه و شمال آفریقا نبوده است که به نوعی تحت تأثیر نیروهای اسلامی نبوده باشد. چه در دهه ۱۳۷۰ در لبنان در بحبوحه جنگ داخلی و چه در پیکار مردم فلسطین برای دستیابی به میهن مستقل خود، چه در جریان تجاوز امپریالیستی به افغانستان و عراق در دهه اول قرن بیست و یکم، و چه در جریان شکست خوردن “بهار عرب”، نیروهای اسلام سیاسی عاملی مخرب بوده‌اند و نقشی ویرانگر داشته‌اند.

اما منظور از اصطلاح “اسلام سیاسی” چیست؟ آیا اسلام سیاسی ایدئولوژی‌ای رهایی‌بخش است یا آن‌طور که بیشتر تحلیلگران سیاسی ترقی‌خواه می‌گویند، جریانی ارتجاعی است؟

تعریف

اسلام سیاسی عبارت‌ی یا مفهومی از لحاظ تاریخی اخیر است که ریشه در سیاست‌های اعمال شده در نیمه دوم قرن بیست و یکم میلادی دارد. اگرچه برخی از پژوهشگران و گرایش‌های سیاسی معین اعتباری به این اصطلاح بخشیده‌اند، اما در عمل این واژه برابر و مترادف با “بنیادگرایی اسلامی” به کار برده می‌شود. اسلام سیاسی توصیف‌کننده

گرایشی در کشور های اسلامی است که اسلام را دیدگاه و نگرشی معرفی می‌کند که برای همه شرایط گوناگون، پاسخ های ایدئولوژیکی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی دارد.

اسلام سیاسی مُبَلَّغ دخالت کلی، عمیق و همه جانبه اسلام در جرح و تعدیل کردن ساختارهای اقتصادی-اجتماعی، قانونی، و سیاسی اجتماع است و در نتیجه برای کسب قدرت سیاسی و حکومت بر "اساس تعالیم اسلام" رقابت می‌کند.

شماری از شرق شناسان و پژوهشگران اسلامی استدلال می‌کنند که این سذت سیاسی به دوره آغازین اسلام و گفتمان اجتماعی و سیاسی ای باز می‌گردد که ادعا داشت که برای همه جنبه های زندگی راه حل دارد. این پژوهشگران به جنبش هایی اشاره می‌کنند که از کشورهای اسلامی آفریقا، و در درجه اول شبه جزیره موسوم به عربستان، سرچشمه گرفتند و بر بخش هایی از اروپا و آسیا تأثیر گذاشتند. شاهد آنها، فتح اسپانیا توسط نیروهای اسلامی در روزهای آغازین ظهور اسلام یا رخدادهای تاریخی اخیر در ارتباط با ظهور و گسترش امپراتوری عثمانی از اواخر قرن پانزدهم میلادی است.

توجه به این نکته اهمیت دارد که اگرچه در دوره بنیادگذاری اسلام در قرن هفتم میلادی (۱۴ قرن پیش) رهبری سیاسی و دینی یکی بود، ولی از زمان جنگ‌ها و کشورگشایی‌های اسلامی در اوایل قرن هجدهم میلادی به بعد، دیگر چنین نبود. از آن زمان به بعد، نقش رئیس کشور و نقش دستگاه دینی متمایز و مشخص بود، و دومی از تصمیم‌های اقتصادی، سیاسی، و نظامی اولی حمایت می‌کرد که هدف آن، در درجه اول، گسترش اسلام نبود.

فقط از نیمه دوم قرن بیستم به بعد است که نیروهای سیاسی مُبلّغ اسلامی کردن همه جنبه‌های نظام سیاسی-اجتماعی در افغانستان، ایران، مصر، ترکیه، فلسطین، و لبنان شکل گرفتند و ظهور کردند. هدف اصلی اینها به چالش کشیدن و تقابل با نفوذ نیروهای چپ، سکولار، و ملی‌گرا، و جلوگیری کردن از به قدرت رسیدن آنها یا ادامه قدرت حکومتی آنها بود. به این ترتیب، در سراسر خاورمیانه، اسلام سیاسی به مثابه نظامی اعتقادی نشان داده می‌شود برای ملت‌هایی که با دولت‌های اقتدارگرای سکولار و رژیم‌های فاسد، مثل رژیم شاه در ایران، مخالف‌اند، در حالی که هدف اصلی از آن، مشروع نشان دادن انحصار قدرت توسط دولت‌های اسلام گراست.

ریشه‌های اسلام سیاسی

از بعد از پایان یافتن جنگ جهانی اول، مبارزه برای یافتن جایگزینی برای نظام استعماری و غارت منابع کشورهای جهان سوم وارد مرحله تازه‌ای شد. در خاورمیانه و آفریقای شمالی نیروهای اسلام‌گرا تمام تلاش خود را به کار بردند که نگذارند گرایش‌های چپ و سوسیالیستی وجهه و رواج در میان مردم پیدا کنند. راه رسیدن به این مقصود، از دید آنها، بازگشت به اصول بنیادی اسلام به همان صورتی که در زمان پیامبر اسلام و جانشینان بلافصل او مقرر بود، و تبلیغ برای بازگشت به آن چیزی بود که آنها مدعی بودند که سنت‌های جوامع اسلامی آغازین بوده است.

حسن البنا در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸ میلادی) جریان اخوان المسلمین را پایه‌گذاری کرد. در حدود همان زمان، مولانا مودودی مرام اسلام‌گرایانه خود را در شبه‌قاره هندوستان منتشر کرد و در ادامه کار البنا، در سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱ میلادی) "جماعت اسلامی" را بنیاد گذاشت. این هر دو جریان ضمن اینکه علیه استعمار مبارزه می‌کردند، مآلی‌گرایی سکولار را مطرود و مردود می‌دانستند. مودودی خواهان ایجاد دولت اسلامی در هندوستان بر پایه شریعت اسلام شد. به همین

ترتیب، اخوان المسلمین نیز در مصر به تقاضای ملی‌گرایانی که خواهان پایان دادن به سیطره بریتانیا و برقراری یک دولت نوین و امروزی بر اساس قانون اساسی بودند، دست زدند و شعار خاص خود را مطرح کردند که امروزه نیز همچنان از آن استفاده می‌شود: “قانون اساسی ما قرآن است.” اخوان المسلمین نیز سازمان‌های مشابهی در شماری از کشور های منطقه، از جمله در سودان، فلسطین، اردن، و لبنان ایجاد کرد.

پس از جنگ جهانی دوم، نسل جدیدی از ملی‌گرایان رادیکال، ضداستعمار، و سکولار جایگزین نسل قبلی شد که نتوانسته بود به نظام استعماری که برای اکثریت بزرگی از مردم غیر قابل‌تحمل شده بود پایان دهد. روسیاهی دولت‌هایی که نتوانسته بودند در برابر ایجاد اسرائیل بر روی سرزمین‌های متعلق به مردم فلسطین مقاومت کنند، روحیه و نگرش سیاسی مردم منطقه را تغییر داد. نیروهای سیاسی چپ و ملی‌گرایان رادیکال در شماری از کشورهای منطقه، مانند ایران و مصر، به حرکت درآمدند و سیستم استعماری کنترل ثروت های عظیم منطقه، و پیش از هر چیز ذخایر نفت و گاز دست‌نخورده آن را، به چالش کشیدند.

این دگرگونی‌های سیاسی چشمگیر و پُراهمیت از چشم قدرت های امپریالیستی که بر خاورمیانه مسلط بودند، به‌ویژه از چشم آمریکا که این منطقه از لحاظ ژئوپلیتیکی مهم را ملک طلق استراتژیک و حیاتی خود برای تأمین و تضمین سرکردگی بی‌رقیب خود در جهان می‌دانست، پنهان نماند. آمریکا از اوایل دهه ۱۳۳۰ به بعد، در عرصه سیاسی آشکارا اسلام را تبلیغ و ترویج کرده است. آیزنهاور، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، در جایی این راز را چنین برملا کرد: “ما می‌خواستیم امکان مطرح کردن شاه سعود در برابر [جمال] ناصر را بررسی کنیم... از این لحاظ، این شاه‌گزینشی منطقی بود؛ دست‌کم او آشکارا ضدکمونیست بود، و به لحاظ مذهبی نیز در میان همه ملت های عرب جایگاه والایی داشت”.

برای درک بهتر موقعیت محکمی که اسلام‌گراها امروزه به دست آورده‌اند، آگاهی از پیش‌زمینه اقتصادی موضوع نیز اهمیت دارد. درآمدهای نفتی عظیم حکومت‌های خودکامه در کشورهای صادرکننده نفت از دهه ۱۳۴۰ به بعد این پیامد را نیز داشت که روند صنعتی شدن، و در نتیجه زمینه رشد طبقه کارگر سازمان‌یافته را بیش از پیش به تأخیر انداخت. در عین حال، ثروت نفتی نخبگان زمینه لازم و

مناسب را برای رشد سیاست‌های آمرانه از بالا به پایین در جامعه‌ای که جمعیت آن به سرعت در حال رشد و بسیار فقیر بود، ایجاد کرد. ارائه آموزش، خدمات اجتماعی، و خدمات رفاهی به مردم به طور مستقیم توسط دفاتر خیریه نهاد‌های دینی صورت می‌گرفت که هم‌زمان تعالیمی از لحاظ اجتماعی ارتجاعی را اشاعه می‌دادند. این دگرگونی‌ها بُعد بین‌المللی نیز داشت. با هدایت و نظارت عربستان سعودی، و از طریق شبکه‌ای از بانک‌ها که زیر کنترل محفل‌های راست‌گرای اسلامی و اخوان‌المسلمین بودند، پول‌های کلانی در سراسر منطقه پخش می‌شد. این بانک‌ها از شرکت‌های رسانه‌یی، حزب‌ها، و سیاستمدارانی که هم‌فکر و هم‌رأی آنها بودند، و نیز از صاحبان کسب‌وکار "مؤمن" در طبقه متوسط، حمایت مالی می‌کردند. اینها از تبار طبقات سوداگر بازار و "سوق"ها و تیمچه‌های سنتی و همچنین از میان کارشناسان حرفه‌یی ثروتمند تازه پدیدآمده‌ای بودند که از قبیل درآمدهای سرشار شغل‌های تخصصی‌شان در کشورهای تولیدکننده نفت، پول هنگفتی در اختیار داشتند. اخوان‌المسلمین فعالیت شبکه‌های خود در مصر، کویت، پاکستان، ترکیه، و اردن را از طریق همین بانک‌ها تأمین مالی می‌کرد.

در دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰، این نیروهای اسلام‌گرا موفقیت چشمگیری در جلب حمایت و اعتماد تهی‌دستان داشتند. پناهندگانی که از جنگ و اشغال در فلسطین و افغانستان گریخته بودند، زاغه‌نشینان و حاشیه‌نشینان شهرها، و کسانی که به دلایل مذهبی مورد ستم و بدرفتاری قرار گرفته بودند، در میان هواداران نیروهای اسلام‌گرا بودند. حماس بسیاری از نیروهای خود را از میان اردوگاه‌های پناهندگان جذب کرده است که در آنها کسانی جمع شده‌اند که در نتیجه سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه نظامی اسرائیل از خانه و کاشانه خود رانده شده‌اند.

اگرچه حماس از حمایت صاحبان کسب‌وکار، طبقه متوسط، بازرگانان، و ثروتمندان برخوردار است، ولی رهبری و کادرهای آن به طور عمده از میان این اردوگاه‌های پناهندگان در غزه و از میان تهی‌دستان فلسطینی تأمین می‌شود که کاملاً مخالف "سازمان آزادی‌بخش فلسطین" (ساف) هستند که سازمانی است سکولار و ضدامپریالیست. به همین ترتیب، حامی اصلی و ستون عمده حزب‌الله در لبنان، تهی‌دستان شیعه هستند که در حومه و حاشیه شهرهای بزرگی مثل بیروت، در منطقه‌ای که آن را "کمربند بینوایی" می‌نامند، زندگی می‌کنند.

دارودسته "صدر" در عراق نیز به طور عمده از مناطق فقیرنشین شهرک صدر در اطراف بغداد سربازگیری می‌کند.

در مصر نیز همین روند دیده می‌شود. پس از مرگ جمال عبدالناصر، رژیم انور سادات دوری از سیاست‌های سکولار دوره پیشین را پیشه کرد. پول‌های عربستان سعودی به تأمین هزینه ایجاد شبکه‌های "مدرسه"های دینی در رده‌های ابتدایی و متوسطه و شکل‌گیری انجمن‌های اسلامی در میان دانش‌آموزان و دانشجویان کمک کرد. این انجمن‌ها دانشجویانی را به خود جلب و جذب می‌کردند که تصویر مبهم و تحریف شده‌ای از سیاست‌های چپ داشتند و در نتیجه به آن بدبین شده بودند. به این دانشجویان در اردوهای تابستانی "زندگی خالص اسلامی" را آموزش می‌دادند. این انجمن‌های اسلامی برای اینکه در دانشگاه‌ها، در جوی که چپ‌ها هنوز نفوذ داشتند، بتوانند حمایت گسترده‌ای به دست آورند، به اصطلاح "راه‌حل‌های اسلامی" برای بحرانی که دانشگاه‌های مصر را فراگرفته بود ارائه می‌دادند. برای مثال، یکی از معضل‌های روزمره دانشجویان شلوغی وسایل رفت‌وآمد و بی‌سرو سامانی و ناکارایی آنها بود.

این وضع به‌خصوص برای زنان و دختران مشکل بود چون در این رفت‌وآمدها مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند. “راه‌حل اسلامی” این معضل، جدا کردن زنان و مردان و جا دادن آنها در مینی‌بوس‌هایی بود که برای همین منظور خریداری شده بود. وقتی که این شیوه رفت‌وآمد جا افتاد، اسلام‌گرایان استفاده از آن را فقط به زنانی که حجاب و روبنده داشتند محدود و منحصر کردند و بقیه حق سوار شدن به این مینی‌بوس‌ها را نداشتند. به این ترتیب، اختصاصی کردن وسایل رفت‌وآمد، پاسخ “اسلامی” به یک مسئله اجتماعی و قرار دادن زنان و دختران دانشجو در وضعیتی بود که چاره‌ای نداشتند جز آنکه حجاب اجباری اسلامی را رعایت کنند تا بتوانند با وسایل نقلیه در شهر رفت‌وآمد کنند. روش‌های مشابهی نیز برای دیگر شکل‌های جداسازی زن و مرد به کار گرفته شد. به طور خلاصه، ترکیبی از خدمات اجتماعی و دستورهای اخلاقی (نهی از منکر و امر به معروف) برای پیش‌برد برنامه‌های انجمن‌های اسلامی به کار برده شد و چیزی نگذشت که در تظاهرات دانشجویی شعار “الله اکبر” در مقابل فریادهای “دموکراسی” ظاهر شد. پس از چند سال، اسلام‌گرایان در دانشگاه‌ها به نیروی غالب تبدیل شدند و “چپ” به عقب‌نشینی واداشته شد.

با این شیوه‌ها بود که به کمک عربستان سعودی و از راه تقویت و تأمین مالی چنان انجمن‌ها و “عُلما”یی که از سوی عربستان هدایت می‌شدند، ابتکار عمل از نیروهای چپ و به‌طور کلی ترقی‌خواهان گرفته شد. در تهاجم بعدی در دهه ۱۳۶۰، عربستان سعودی از راه بسیج لشکری بزرگ از نیروهای “جهادی” خارجی، که از حمایت مالی و تجهیزاتی و تسلیحاتی خوبی برخوردار بودند، در اجرای طرح آمریکا به منظور فروپاشاندن انقلاب افغانستان نقشی تعیین‌کننده بازی کرد.

اسلام سیاسی و انقلاب ایران

اگرچه زمینه رخدادهای ایران در اواخر دهه ۱۳۵۰ و به‌ویژه انقلاب ۱۳۵۷ تفاوت چشمگیری با وضعیت افغانستان داشت، ولی آمریکا مصمم به دخالت مستقیم و غیرمستقیم در رویدادهای ایران بود تا برای مقابله با نیروهای چپ و از راه منزوی کردن آنها، نقشی را برای اسلام‌گرایان در مقابل نیروهای چپ تأمین و تضمین کند. در روند مبارزاتی که سرانجام به پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ انجامید، جوانان و کارگران متشکل نقش برجسته و عمده‌ای بازی کردند. این نیروهای چپ بودند که شکل‌گیری و اوج‌گیری اعتراض‌هایی را آغاز کردند که

در نهایت به تظاهرات توده‌یی سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ فراروید که کشور را در بر گرفت. آغاز اعتصاب‌های کارگری با خواست‌های سیاسی در ماه‌های آخر حکومت سلطنتی بود که به‌واقع کمر رژیم سلطنتی را شکست. کارگران شرکت نفت اعتصاب خود را در تابستان ۵۷ آغاز کردند و شیرهای نفت را بستند که در نتیجه ضربه سنگینی به درآمد و اقتصاد کشور وارد آمد. آمریکا به خطر شدت‌گیری اعتراض‌ها، اینکه موج عظیم و قدرت‌گیرنده انقلاب داشت نیروهای چپ را تقویت می‌کرد، و اینکه اسلام می‌توانست در مقابله با این روند راه‌حل “موفق”ی باشد، واقف بود.

در آن شرایط، نیروهای اسلامی از یک لحاظ پرتری عمده‌ای نسبت به نیروهای چپ داشتند. در بیست و پنج سالی که از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ علیه دولت قانونی دکتر مصدق می‌گذشت، شاه هرگونه تلاش نیروهای چپ برای سازمان‌دهی علنی را در هم کوبیده بود و فعالیت همه حزب‌های مخالف را، و پیش از همه حزب توده ایران را، غیرقانونی اعلام کرده بود. به‌رغم این محدودیت‌های ایجاد شده برای چپ، مسجدها در همه محله‌ها و شهرها و روستاها آزادانه فعالیت می‌کردند. مسجدها در زیر حکومت شاه به محل‌هایی تبدیل شدند برای

گرد هم آمدن، پناه آوردن، و تشکل‌یابی مخالفان، و روحانیون نیز خود را رهبران جنبش مردمی نشان می‌دادند. پول تجّار و بازاریان ثروتمند که پیوندهای نزدیکی با مسجد داشتند به این روند کمک کرد و مسجدها به ستادهای نیمه‌رسمی جنبش مخالفان در هر محله‌ای تبدیل شدند.

در چنین وضعیتی، آمریکا به سوی نیروهای اسلامی روی آورد و مذاکره با آنها را آغاز کرد تا سرنگونی نهایی رژیم سلطنتی به صورتی مدیریت شود که به قدرت‌گیری نیروهای چپ نینجامد. اکنون شواهد مستندی در دست است که ژنرال الکساندر هیگ، فرمانده عالی نیروهای ناتو، به ایران فرستاده شده بود تا با اسلام‌گرایان معامله کند و عزیمت شاه از تهران و خروج از ایران را سرعت بخشد. دیکتاتوری در حال سقوط شاه خلئی در قدرت ایجاد کرده بود و این نیروهای اسلامی بودند که توان تشکیلاتی کافی را برای پر کردن این خلأ در آخرین ماه‌های جنبش انقلابی داشتند. در واقع، این خود رژیم شاه بود که زمینه‌های نقشی را فراهم کرد که اسلام‌گرایان در انقلاب ایران و پس از آن بازی کردند.

اسلام سیاسی و “بهار عرب”

“بهار عرب” نامی است که به رشته خیزش‌هایی اطلاق می‌شود که کمی پس از جنبش سبز در ایران، در سال‌های ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰ علیه رژیم‌های خودکامه در خاورمیانه و با هدف اصلاحات دموکراتیک رخ داد، اگرچه رژیم ولایت فقیه در ایران از آن با عنوان “بیداری اسلامی” یاد می‌کرد. “بهار عرب” در آذر ۸۹ از تونس آغاز شد که در فاصله کمتر از یک ماه منجر به سرنگونی بن‌علی شد و در نخستین انتخابات بعد از آن، حزب اسلام‌گرای “حرکت النهضة” با کسب ۳۷ درصد آرا برنده انتخابات شد. اما در انتخابات سه سال بعد، حزب سکولار “ندای تونس” توانست با کسب ۳۸ درصد آرا، اکثریت را از دست اسلام‌گرایان بگیرد. دوّمین خیزش “بهار عرب” در مصر بود که مسیر متفاوتی را طی کرد. اعتراض علیه رژیم دیکتاتوری حسنی مبارک در دی ماه ۹۰ آغاز شد که خیلی زود به استعفای او انجامید. در انتخابات بهار همان سال، محمد مُرسی، نامزد اخوان المسلمین، در دور دوّم توانست ۵۱ درصد آرا را به دست آورد. یادآوری می‌شود که اخوان المسلمین از ۹۰ سال پیش در مصر فعال بوده‌اند. مُرسی و اخوان المسلمین خیلی زود برای وارد کردن قوانین شریعت اسلامی در قانون اساسی مصر دست به کار شدند که اگرچه در همه‌پرسی

۶۴ درصد رأی آورد، ولی چیزی نگذشت که ۱۸ میلیون امضا در مخالفت با آن جمع شد. در تابستان ۹۱ تظاهرات گسترده و سراسری علیه مَرسی در مصر به راه افتاد و در نهایت، دخالت ارتش منجر به برکناری و دستگیری مَرسی، و بازداشت هواداران اخوان المسلمین شد. در خرداد ۹۳، در انتخابات بعد از این رخدادها، السیسی ارتشی با کسب بیشتر از ۹۰ درصد آرا، رئیس‌جمهور مصر شد! اعتراض‌های مردمی در اردن، به لطف پول‌های زیادی که دولت مجبور شد در امر خدمات اجتماعی خرج کند، آرام شد و دولت در قدرت باقی ماند. در بحرین، مداخله نظامی عربستان سعودی دولت را در مقابل تظاهرات اعتراضی توده‌یی حفظ کرد. در لیبی و سوریه، اوضاع به صورتی دیگر پیش رفت که در هر دو مورد، مداخله نیروهای خارجی امپریالیستی نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. رژیم معمر قذافی در لیبی با دخالت نظامی مستقیم نیروهای آمریکایی و انگلیسی و فرانسوی سرنگون و خود قذافی نیز به فجیع‌ترین شکلی کشته شد. از آن زمان به بعد آشفتگی و بی‌سرو سامانی و مناقشه‌های قبیله‌یی کشور را در بر گرفته است و زندگی مردم عادی در عمل فلج شده است. در سوریه، دولت بشار اسد در رسیدگی به خواست‌های دموکراتیک مردم معترض

تعطل و کوتاهی کرد و حتّیٰ با مقابلهٔ خشن با آنها دست زد. بلافاصله نیروهای اسلام‌گرا، و به‌ویژه نیروهایی که با پول و تسلیحات عربستان سعودی تأمین و تجهیز شده بودند، از فرصت استفاده کردند و مسیر اصلاحات دموکراتیکی را که مردم خواهان آن بودند به‌کل تغییر دادند و سوریه را درگیر مناقشه‌های نظامی کردند که هنوز هم ادامه دارد. در الجزایر، عراق، کویت، مراکش، عمان و حتّیٰ در عربستان سعودی نیز تظاهرات کوچک و بزرگی رخ داد که به دلایل گوناگون به نتیجهٔ مطلوب نرسیدند.

آنچه در همهٔ رخدادهای “بهار عرب” مشترک بود، زمینه‌های نارضایتی اجتماعی مانند بیکاری، فقر، فساد دولتی، و اجرای سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی ریاضتی در کشورهای یاد شده بود. نقطهٔ مشترک دیگر، بسیج نیروهای اسلام‌سیاسی برای بهره‌گیری از خیزش‌های مردمی و به دست گرفتن کنترل اوضاع بود. جنبش‌های اعتراضی اولیه‌ای که در همهٔ آن کشورها با خواست اصلاحات عمیق سیاسی-اجتماعی به راه افتاد، در اساس جنبش‌هایی دموکراتیک، سکولار، و مسالمت‌آمیز بودند. اگرچه نیروهای اسلام‌سیاسی در آن جنبش‌های اولیه حضور داشتند، اما بر روی جنبش‌ها که حکومت

رژیم‌های دیکتاتوری و خودکامه فاسد، نولیبرال، و در برخی از موارد هوادار امپریالیسم را هدف قرار داده بودند، کنترلی نداشتند. اما خلأ سیاسی ناشی از نبود سازمان‌های گسترده توده‌یی نیروهای دموکراتیک سکولار و چپ (که علت آن، سرکوب‌های درازمدت و خشن همان رژیم‌ها بود) این فرصت را به اسلام‌گرایان داد که ابتکار عمل را به دست بگیرند در حالی که نیروهای سکولار و چپ هنوز فرصت کافی برای سازمان‌دهی نیافته بودند و آماده رقابت با اسلام‌گرایان نبودند. یکی از بهترین و شاید نخستین نمونه‌های این روند را در انقلاب مردمی ۵۷ خودمان در ایران می‌توان دید که نیروهای اسلامی به اتکای شبکه‌های بزرگ مُبَلَّغان اسلامی و مسجدها، توانستند رهبری اعتراض‌های گسترده و دموکراتیک مردمی را در دست بگیرند، در حالی که رهبران نیروهای سکولار و چپ یا در زندان‌ها بودند یا در تبعید.

به نقل از «نامه مردم»، شماره ۱۰۰۵، ۱۸ مرداد ۱۳۹۵

تناقض اساسی و آشکار «اسلام سیاسی» با حقوق بشر

بحث بر سر ضرورت درک ماهیت و عملکرد نظری رژیم حاکم بر میهن ما و ارتباط گسست ناپذیر آن با سیاست های سرکوب گرانه و پایمال کردن خشن حقوق بشر در ایران، در دو دهه اخیر، یکی از مسایل کلیدی و گره گاههای اساسی تعیین راهکارهای بنیادین برای رهایی کشور از بندهای استبداد خشن و واپسگرایی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بوده است.

در آغاز پیدایی جنبش اصلاحات در سال های دهه ۱۳۷۰، برخی از نیروهای سیاسی کشور از "جامعه مدنی" و "گفت و گوی تمدن ها" و استقرار "مردم سالاری اسلامی" سخن می گفتند و در عین حال معتقد بودند و اعلام می کردند که تحقق این خواست چارچوب "اصل متریقی ولایت فقیه" امکان پذیر است. تجربه تلخ دو دهه اخیر نادرست بودن این ارزیابی ها را نشان داده است. امروز دیگر برای بسیاری

نیروهای سیاسی کشور روشن شده است که حاکمیت رژیم ولایت فقیه در تضادی اساسی و آشکار با حقوق بشر و با حقوق و آزادی های دموکراتیک مردم قرار دارد و پایه های این تضاد افزون بر منافع طبقاتی حاکمان کنونی ریشه های جدی در بنیان های نظری تاریک اندیشان حاکم دارد.

اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل را می توان یکی از دستاوردهای مهم بشریت در قرن بیستم ارزیابی کرد. مهم تر اینکه، تلاش در تحقق برخی از مفاد اعلامیه حقوق بشر سنگ محکی برای مشخص کردن درجه تأثیرگذاری نیروهای اجتماعی به دست می دهند، زیرا به واسطه تلاش این نیروهاست که سرانجام آزادی های بنیادی در یک جامعه معین نهادینه می شوند. در کشورهای پیشرفته، از جمله در کشورهای غربی دست یابی به برخی آزادی های اجتماعی، فردی و سیاسی، به طور مستقیم، با مبارزه طولانی و جان فشانی های بسیار فعالان جنبش های کارگری، زنان و دانشجویی ارتباط داشته است. مبارزات این نیروهای اجتماعی که نتیجه اش وارد آوردن فشار از لایه های پایین جامعه به بالا است، نخبه گان، نظریه پردازها و

سرانجام سیاستمداران و زمامداران کشورهای غربی را ناگزیر به قبول آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک زحمتکشان کرده است و می‌کند.

البته نقض حقوق بشر، همچون دستاویزی به منظور تحمیل سیاست‌هایی دخالت‌جویانه به کشورهای دیگر، مورد سوءاستفاده کشورهای غربی قرار گرفته است، هرچند که چنین واقعیتی نمی‌باید اهمیت این دستاورد بشری، یعنی رعایت حقوق بشر را زیر علامت سؤال ببرد. به خاک و خون کشیده شدن مردم عراق در راستای سیاست "تغییر رژیم"، به بهانه "دفاع" از حقوق بشر به وسیله تجاوز آشکار و خونین دولت‌های آمریکا و بریتانیا در اسفندماه ۱۳۸۱ نمونه‌ای بارز از تحمیل سیاست‌هایی امپریالیستی به کشور و مردم عراق بوده است و فرجام آن، به "فاجعه انسانی" ای طولانی‌مدت تا مقطع زمانی کنونی برای عراق و عراقی‌ها منجر شده است. توجه‌برانگیز آن که، بهانه رعایت حقوق بشر و اعتراض به نقض آن از جانب کشورهای قدرتمند، مخصوصاً ایالات متحده آمریکا، همواره تابع منافع اقتصادی و سیاسی این کشورهای مقتدر بوده است. آن‌ها به قوانین اجتماعی و حکومتی قرون وسطایی کشوری مانند عربستان سعودی اعتراضی نمی‌کنند، زیرا عربستان متحد سیاسی، نظامی و طرف اقتصادی پرسود و درجه یک

آمریکا، بریتانیا و فرانسه و مشتری عمده و همیشگی سلاح‌های آن‌ها است.

به‌رحال با وجود سوءاستفاده‌های مخرب و ضد بشری کشورهای امپریالیستی از مقوله حقوق بشر، تجربه عملی در پهنه جهان و در کشور ما، نشان می‌دهد که دفاع از حقوق انسان‌ها بخشی بسیار مهم و حیاتی از مبارزه در مسیر گذار از مرحله استبداد به سوی استقرار حاکمیت دموکراتیک مردمی است.

نیروهای مترقی، میهن‌دوست و تحول طلب کشور ما، از جمله حزب توده ایران، با نگاهی به سوی تجربه سال‌های نخست انقلاب مردمی ۱۳۵۷ اکنون دریافته‌اند که دفاع پیگیر از آزادی‌های دموکراتیک بر محور اعلامیه حقوق بشر- به‌ویژه حقوق فردی و حقوق و آزادی‌های صنفی- در آن بازه زمانی، می‌توانست زیرپایه فصل‌مشترک‌هایی برای برپا کردن اتحادها در برابر نظریه "اسلام سیاسی" را فراهم آورد. این فرصت از دست رفت و این تجربه ای است باید از آن آموخت، زیرا در برهه کنونی همین بحث در مورد "اسلام سیاسی" در برابر حقوق بشر نیز صادق است و بنابراین، نباید دیگر بار مرتکب خطا شد.

روشن است که دین‌داری و اعتقادات مذهبی در بین بخشی عمده از مردم کشورمان، شکل‌دهنده رفتار و زندگی شخصی آنان است، اما این واقعیت به هیچ وجه دلیلی برای پذیرفته شدن "اسلام سیاسی"، دستگاه طویل و عریض حاکمیتش، سیاست‌های کلان آن و اینکه دیگران چگونه باید زندگی و عمل کنند نیست. اتفاقاً تجربه نشان می‌دهد که اعلامیه حقوق بشر تضمین‌کننده حقوق فردی در مورد آزادی اعتقادات دینی انسان‌ها بوده است.

در ۴ سال گذشته، شالوده نظری نظریه‌پردازان مدعی آزادی‌خواهی و رعایت حقوق بشر از طریق اعتدال‌گرایی، از جمله حسن روحانی و اصلاح‌طلبان حکومتی، بر این بوده است که راه چاره دیگری به‌منظور گذار از مرحله استبدادی کنونی وجود ندارد و بناچار باید تسلط "اسلام سیاسی" را پذیرفت و در چارچوب اعتمادسازی با حاکمیت ولایی، مصلحت‌ورزی کرد. در سال‌های اخیر بر همه این توجیهات و تئوری‌بافی‌ها خط بطلان کشیده شده است، زیرا که در این چهار سال گذشته جایگاه ولایت فقیه مستحکم‌تر شده است و در مقابل آن، "وضعیت حقوق بشر" واقعی متزلزل‌تر از پیش شده است.

اکنون دیگر معلوم شده است که آن چیزی که حسن روحانی با تبلیغات فراوان زیر عنوان: "منشور حقوق شهروندی"- در آذرماه ۱۳۹۵- منتشر کرد، سندی بی ارزش بوده است. این نوع نمایش، شعار و قول‌ها که در هنگامه جلب افکار عمومی و پترین رنگینی از آن‌ها ارائه می‌کنند، همان وعده‌های سر خرمن از کار درمی‌آیند. تردیدی در این نیست که، وضعیت حقوق بشر به دست رجال ملتزم به اصل حاکمیت "اسلام سیاسی"، یعنی کسانی مانند حسن روحانی و اطرافیان، بهبود نخواهد یافت.

به عنوان نمونه سخنگوی دولت حسن روحانی، در واکنش به جلوگیری از ورود زنان ایرانی به استادیوم فوتبال، در ۲۲ شهریورماه، از قول رئیس جمهوری گفت: "حل مشکل ورود زنان به ورزشگاه‌ها صبروری می‌خواهد." این یعنی تکرار همان وعده‌های سر خرمن. البته ممنوعیت ورود زنان و دختران به استادیوم فوتبال در قیاس با دیگر حق‌کشی‌های فاحش در مورد زنان و دختران ما، مسئله‌ی فرعی به حساب می‌آید، اما این واقعه و واکنش حسن روحانی و مجیزگویان اعتدال‌گرایان نسبت به این‌گونه نقض شدن‌های حقوق بشر، نشانگر این است که آمران و مأموران ریزودرشت "نظام" تصور می‌کنند که انگار

مأموریت آنان این است که روزی دربارهٔ "مشکلی" به نام "حقوق اجتماعی زنان" به راه حل خارق العاده‌ای در چارچوب تفکرهای "اسلام سیاسی" برسند. مثلاً نجات الله ابراهیمیان، عضو شورای نگهبان، در ۱۹ شهریورماه، می‌گوید: "پذیرش خانم‌ها به عنوان رجل سیاسی شاید یک مقدار مشکل باشد".

مسئلهٔ تبعیض جنسیتی در جامعهٔ ایران، همچون دیگر جامعه‌های عقب‌مانده، بی‌گمان برآمده از استمرار سنت‌های واپس‌گرایانه‌ای است که در کنارِ باورهای دینی، بُعدهایی اجتماعی، اقتصادی و تاریخی دارد. توجه‌برانگیز این‌که، به‌دلیل پیش‌زمینهٔ بافت جامعه ما، سنت‌ها و تفکرهای دیرینهٔ زن‌ستیزانه حتی در میان برخی قشرهای ساکن شهرها هم هنوز دوام یافته‌اند. آگاه‌سازی و آموزش‌های اجتماعی در کنارِ اجرای اکید قوانین ناظر بر برابری جنسیتی، تنها روش خشکاندن ریشه‌های دیرینهٔ تبعیض جنسیتی است که می‌باید از سوی دولت و قوهٔ قضائیه سازمان‌دهی و رعایت شوند. اما واقعیت امر این است که، رفتار و گفتمان رجال [همگی مرد] و روشنفکران دینی متصل به دیدگاه‌های "اسلام سیاسی"، به‌وضوح نشان می‌دهند که آنان عزم، توانایی و جرئت دفاع از حقوق زنان را ندارند. این "مردان" مورد

تأیید "نظام" ولایت فقیه در مقام وزیران و رئیس‌ان قوه‌های سه‌گانه، که قدرت‌شان را به اقتدار "نماینده خدا بر زمین" مدیون‌اند، برای نابودی ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی تبعیض جنسیتی به غیر از سخن‌وری- آن‌هم به‌طور موسمی و مناسبتی- گامی مؤثر در این زمینه برنداشته‌اند و برنخواهند داشت و اصولاً اجازه ورود به عرصه این مقوله‌ها را ندارند. برای نمونه، حسن روحانی در هفته آخر کارزار انتخاباتی‌اش سخن‌وری‌های فراوانی در دفاع از جایگاه زنان کرد، اما اکنون او از کنار آن همه قول و وعده به‌راحتی می‌گذرد و می‌گوید: "خیلی دلم می‌خواست... اما نشد[!]"

همین‌طور نقض شدید حقوق بشر در مورد حق مردم کشورمان برای گزینش آزادانه نمایندگان‌شان در انتخابات‌ها خارج از چارچوب "اسلام سیاسی" و بدون دخالت شورای نگهبان مطرح است. مادامی که حاکم اصلی، یعنی ولی فقیه، در جایگاه "نماینده خدا بر زمین" است، اصحاب قدرت در رژیم ولایت فقیه هیچ‌گاه مشروعیت رأی مردم را نمی‌توانند و نخواهند پذیرفت و از طرف دیگر رجال سیاسی این رژیم هم هیچ‌گاه نمی‌توانند در مشروعیت دادن به رأی مردم قدمی مؤثر بردارند.

با این همه، آشکار است که استدلال‌ها، توجیه‌ها و انشاءنویسی‌های نظریه‌پردازان و روشنفکران دینی در چهار دهه اخیر تاریخ کشورمان به منظور تطبیق داشتن "اسلام سیاسی" با مفاد خدشه‌ناپذیر "اعلامیه حقوق بشر" در عرصه حکمرانی، بیهوده بوده است. مثلاً، نمونه ترکیه الگوی "اسلام سیاسی" مورد نظر اصلاح‌طلبان حکومتی کشورمان بوده است. در آنجا نیز حزب اسلامی اقتدارگرای "عدالت و توسعه"، به رهبری رجب طیب اردوغان، همواره در صدد محدود کردن حقوق اجتماعی، فردی و صنفی مردم ترکیه بوده است. می‌توان به درستی مدعی شد که حقوق بشر در ترکیه به دلیل حاکمیت و عملکرد اسلام سیاسی در حال عقب‌گرد است.

"اسلام سیاسی" در عمل، یعنی دخالت مستقیم دین و محافل سازمان‌دهنده امور دینی در همه امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی. باید یادآور شد که، در عرصه اقتصادی، گرایش "اسلام سیاسی" حاکم بر کشور ما همواره راست‌گرایانه و به سوی سرمایه‌داری نولیبرالی بوده و رویکردش به امر حیاتی "عدالت اجتماعی"، صدقه‌ای و بر پایه خیرات و مبرات بوده است. پس از نزدیک به ۴۰ سال حاکمیت "اسلام سیاسی" ولایی بر ایران، دیگر کاملاً روشن شده است که راه به جلو

در جهت ترقی میهن‌مان فقط و فقط از مسیر گذر از استبداد و از طریق "جدایی دین از حکومت" میسر خواهد بود. آنانی که می‌گویند این کاری است غیرممکن، باید پاسخ‌شان داد که، یا جسارت مبارزه را ندارند و یا به‌شکلی از رانت‌های اقتصادی و سیاسی موجود بهره‌مندند و از این‌روی شعار "جدایی دین از حکومت" را به‌صورتی مغرضانه، حرکتی ضد دینی قلمداد می‌کنند.

در کشور ما، بر پایهٔ تجربه ۴۰ ساله حکومت اسلامی، دستیابی به آزادی‌های دموکراتیک مانند: حق برابری زنان، آزادی اندیشه و بیان و یا فعالیت‌های سندیکایی، به‌هیچ‌وجه در چارچوب تنگ نظری و عملی "اسلام سیاسی" تحقق‌پذیر نخواهد بود، زیرا لازمهٔ تحقق آن‌ها، قبول و اجرای غیرمشروطِ موازنه‌های بین‌المللی از سوی دولت، و همچنین، سازمان‌دهی کار روشنگرانه در میان توده‌ها از طریق بسیج نیروهای اجتماعی به‌منظور اعمال فشار از پایین به بالا در این مسیر است. به‌عبارت‌دیگر، سازمان‌دهی همکاری و اتحاد بین جنبش‌های کارگری، زنان و دانشجویان بر محور مفاد بنیادی "اعلامیه حقوق بشر" و بردن شعارهای مشترک در بین توده‌ها. برای مثال، خواست‌هایی مانند: "جدایی دین از حکومت"، برابری حقوق اجتماعی

و صنفی زنان و در کنار آن حق ایجاد سندیکاهای مستقل، می‌تواند زمینه ساز فصل مشترک‌هایی بین قشرها و طبقه‌های گونه‌گون جامعه بشوند. باید توجه داشت که تجربه جهانی نشان می‌دهد که اتحادیه‌های کارگری همواره در مقام نیروی محرکه و ستون فقرات جنبش برای کسب حقوق دموکراتیک، عمل کرده‌اند.

مبارزه برای طرد دیدگاه‌های "اسلام سیاسی" از کشورمان، مبارزه‌یی پرچالش در بُعدهای گوناگون است، از جمله مبارزه با حاکمیت ولایی و نیروهای سرکوبگر آن و همچنین رویارویی به‌منظور کنار زدن نظریه‌پردازان و مدعیان "آزادی‌خواهی" و نیل به آزادی از مسیر کاروان اعتدال‌گرایی. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، بر اساس تجربه حاصل‌شده از شکست انقلاب ملی-دموکراتیک و ضد دیکتاتوری بهمن ۱۳۵۷، ضرورت لحظه‌ایجاب می‌کند که نیروهای سیاسی تحول‌طلب، میهن‌دوست و دموکراتیک پیرامون شعارهایی مشخص در حمایت از موازین حقوق بشر و برای از میان برداشتن تسلط نظری و عملی "اسلام سیاسی" در کشورمان به همکاری مشترک دست بزنند.

به نقل از «نامه مردم»، شماره ۱۰۳۴، ۲۷ شهریور ماه ۱۳۹۶

انتشارات نوید نو مرداد ۱۳۹۷